

کیهان



لحظه های قنوت

اصلاح و اکمال نفس

ال‌لهم لاتدع خصله تعاب منی الاصلحتها و لا عاتبه اونب بها الا حسنتها و لا اکروهه فی ناقصه الا اتممتها.

خدایا در وجود من هیچ عیبی را باقی نگذار مگر اینکه آن را اصلاح کنی، و مرا با هیچ عیبی که به خصلت من سرزشت شوم رها مکن مگر آن که آن را نیکسو گردانی؛ و هیچ کرامتی را در من ناقص نگذار مگر آن را به کمال برسانی.^(۱)

– صحیفه سجادیه، دعای ۲۰



سبک زندگی اسلامی

حفظ کرامت انسانی

حفظ حرمت و کرامت انسانی از موضوعاتی است که محوریت اساسی و اصلی‌ا را در احکام دین به خود اختصاص داده تا جایی که خداوند حفظ کرامت انسان را به خود نسبت داده و فرموده است: «و لقد کرمنای آدم». (سراة ۷۰) ما انسان را گرامی داشته‌ایم- در نگاه اسلام هرگونه تحقیر و توهین‌بن انسان، انسانیت، خلاف دینی تلقی شده و در قرآن و سنت، بارها به این مسئله به گونه‌های مختلف اشاره شده است.

نکته مهم در منطق اسلام در خصوص بی‌پره‌خورد با مردم آن است که در این باب تعلیم و آموزه‌های وحیانی در بالاترین سطوح فردی، اجتماعی و حکومتی باید مورد تأکید قرار گیرد. این نگاه رفتارآزم دینی تا جایی است که در سیره ائمه طاهربین(ع) و به خصوص در سبک حکومتی ایشان به طور واضحی متجلی می‌گردد. حضرت امیر(ع) در این باره می‌فرمایند: «خداوند نسبت شما را به حاکم و نسبت حاکم را بر شما مانند نسبت فرزند به پدر و پدر به فرزند قرار داده است.» (بحار ج ۷۵ ص ۳۵۶.)

همچنین قرآن کریم به دفعات هرگونه عملی که سبب تکبر دعاهای و موجب تحقیر عندهای دیگر شود را صریحا رد می‌کند و حتی در مصادیق آن به صراحت می‌فرماید: «ولاتمشی فی الارض مرحا- خودبسندانه در میان مردم راه مرو (و حرمت انسان‌ها را به خوبی نگاه دار)– (سراة-۳۷) و «عبادالحمن الذلین یمشون علی الارض هونا- بندگان خدای رحمان آرام ا و خاضعانه[بر روی زمین راه می‌روند- (فرقان-۶۳) همچنین در آیه دیگری در سوره نساء این قاعده کل مطرح می‌شود که: «ان الله لایحب کل مختال فخور»- خداوند کسانی را که متکبر و فخرفروشی‌اند دوست ندارد- (نساء-۳۶) و فلسفه تکبر و فخرفروشی چیزی نیست جز احساس تفاوت و برتری یک فرد نسبت به دیگران، و این مسئله همان چیزی است که خداوند از آن اعلام برائت کرده است چرا که انسان نباید در هیچ شرایطی خود را «ویژه» یا «برتر» تلقی کند و این را مایه فخرفروشی و در نهایت «تحقیر» دیگر انسان‌ها قرار دهد.

جالب آن که حضرت معصومین(ع) حتی در مقام دستور حکومتی به افرادی که آنها را برای حکومت به نقاط مختلف می‌فرستادند، این دستورات را به صورت جدی مطرح می‌نمودند چرا که نفس قدرت ممکن است باعث «بدویزگرایی» یا «خود حق انگاری مطلق» درباره فرد غیرمعصوم گردد که این باعث فساد فرد و جامعه خواهد شد.

در همین راستا پیامبر(ص) به معاذ این جبل این گونه فرمان می‌دهد که: «ای معاذ (در مقام قاضی و فرماندار) با مردم به نرمی سخن بگو و به همه سلام کن... و در برابر همه فروتن باش» (تحف العقول ص ۲۵ و ۲۶). همچنین جناب علی(ع) در نامه خود به مالک اشتر اوج نگاه روفانه و کریمانه اسلام به انسان و انسانیت را به ظاهر می‌رسانند.ایشان به مالک می‌فرمایند: «واشعر قلبک الرحمة لرعبی..من ظنم صفانا اما اخ لک فی‌الدین او نظیر لک فی‌الخلق...»(بهج‌البلاغه عهدنامه مالک اشتر- نامه ۵۲)– ای مالک اشتر! مردمان را از ته دل دوست بدار، زیرا مردم دو دسته‌بیش نیستند؛ یا برادر دینی می‌توانند، یا برابرنوعی تو و مه‌وعوب تو در خلقتند «ای انسان آنها هم انسانند». در این رابطه امام‌صادق(ع) در پاسخ به فردی که درباره اندازه حسن خلق از ایشان سؤال می‌کند می‌فرماید: «باید فروتنی کنی، خوش سخن باشی و با برادران یا دشمنان خود شرووبی برخوردار نمایی» (میزان الحکمه ج ۳ ص ۴۴۳).

از این تعلیم انسان‌پرور در سیره معصومین(ع) نیز کاملا متجلی است تا جایی که در بسیاری از کتب تاریخی و روایی از آن صحبت به میان آمده است. در این باره نقل شده که «یکی از اهالی بلخ که در سفر حضرت (رضاع) لعینه بدینته به خراسان همراه آن حضرت بود می‌گوید: در سفر خراسان، همراه حضرت (رضاع) بودم. آن حضرت یک روز سفره غذا طبلید و همه غلامان، سیاه و غیرسیاه را کنارسفره جمع کرد، عرض کردم: مناسبتیر بود که سفره ایشان را جداگانه بپزند.ای امام در پاسخ من فرمود: «معا ان الرب تبارک و تعالی –واحد، والام واحد، و الاب واحد، و الجزء باالعامل»- ساکت شو! همانا خدای همه ما یکی است، مادر ما یکی است، پدر ما یکی است و پادشاه هر کسی به اسم او رفتار اوست» (بحار ج ۴۹ ص ۱۰۱)

به این روایات می‌توان این گونه نتیجه گرفت که کرامت انسان یک اصل اساسی و بسیار مهم در تعلیم دینی و مناسبات انسانی است و اسلام هیچ تمهینی که منشا تحقیر افراد شود را نپذیرفته است و این در نوع خود که در سبک نظر و چه در مقام عمل نسبت به همه مکاتب دیگر به گونه‌های سابقه‌است و این گونه است که نگاه انسان‌شناسانه لطیف و خداگونه معصومین خود را نمایان می‌کند همان نگاهی که رسول خدا(ص) در تعریف و جایگاه انسان درآن می‌فرماید: «الناس من عهد آدم الی یومنا کل انساان المشط» (اختصاصی شیخ مفید، ص ۱۳۷)

مردمان از زمان حضرت آدم تا امروز همه با هم مانند دندان‌های شانه پیربزند.

نشانه های اولیای خدا



آیت الله شیخ مجتبی تهرانی

رَوی عَنْ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ تَعَالَى كُلُّ مُسْتَقْرَبٍ أَجَلُهُ وَ مُكْتَذَّبٌ أَفَلُهُ كَثِيرٌ عَمَلُهُ قَلِيلٌ رَلَّهُ ^(۱)

حضرت امام‌المؤمنین(ع) فرمودند: کسانی که از اولیاء و دوستان خداوند هستند، پایان زندگی خویش را نزدیک می‌بینند و آرزوهای زندگی خود را دروغ می‌دانند، اعمال شایسته و صالح را زیاد و فراوان انجام می‌دهند و لغزشها و گناهان آنان در زندگی کم و اندک می‌باشد.
اولیای خدا یعنی کسانی که یک رابطه و پیوند دوستی و محبتی درونی با خداوند دارند، دارای چهار نشانه می‌باشند، دو نشانه آن درونی و دو نشانهٔ دیگری بیرونی است. دو نشانهٔ درونی عبارتند از:

اَوَّل: دوست دارند هرچه زودتر زندگی آنها پایان پذیرد و از نشنه دنیا خارج شده به لقائه برسند، زیرا هرچه غیر از خداست، در نظر ایشان پست و حقیر و کوچک است. آنان تنها از برزخ و قیامت نمی‌ترسند، بلکه در نظرشان زیباست؛ زیرا با طین این مسیر، به دوست خود که خداوند است می‌رسند.

دوم: هر آرزویی را در دنیا دروغ دانسته و تکذیب می‌کنند و همهٔ آنها را خیال، سراب، واهی، رؤیای و… می‌دانند. کسی که پایان زندگی خود را دور می‌بیند، طرحها و نقشه های زیادی می‌کشد، ولی کسی که می‌گوید می خواهم بروم، آرزوی درازی ندارد. هر آرزویی نباید آن را رد می‌کند، زیرا در انتظار قای دوست است.

دو نشانهٔ بیرونی عبارتند از:

اول: اعمال شایسته و نیکووار دوست خود را در دنیا زیاد و فراوان می‌کند، زیرا انجام اعمال خوب و نیکووار دوست او دوست دارد و با این اعمال جلب رضایت محبوب خود را کرده و به او نزدیک می‌شود.
دوم: لغزشها و گناهان آنها در زندگی کم و اندک است، زیرا انجام گناه باعث سخط و غضب و دوری او و محبوس می‌شود.

غر (نور الحکم، ص ۱۶۵، روایت ۳۲۲۱

معارف

Maaref@kayhannews.ir

۴. دانستم که پایان کارم مرگ است، پس مهیا شدم. (بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۸، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۷۲)

از نظر امام صادق(ع) انسان باید در زندگی به چهار امر مهم علم داشته و بر پایه آن عمل کند تا زندگی سعادتمندی را داشته باشد. این چهار امر عبارتند از:

۱. آراشم روانی در سایه علم به قسمت رزق الهی: امام‌صادق(ع) نخستین امری که زندگی خود را بر پایه آن بنیاد نهاده علم به ربوبیت الهی در قسمت رزق و روزی است. از آیات قرآنی به دست می‌آید که انسان در توحید باید به این مرتبه برسد که خداوند، پروردگار موجودات است و برای هر یک رزقی را مشخص کرده و همان گونه که در کلیات، علم دارد در جزئیات نیز علم دانسته و لحظه به لحظه زندگی و حیات موجودات از هر لحاظ در اختیار اوست و اوست که روزی هر کسی را قسمت کرده و به هر شکلی شده به دست آنها می‌رساند. در آیات قرآنی متعدد، در توحید فعل تأکید شده و آیات بسیاری نیز به مسئله انحصار امر روزی انسان به دست خدا پرداخته است که از آن جمله می‌توان به

هر چیزی که دارای پایه استواری باشد، مقاومت بیشتری در برابر خشکسالی بیرونی و درونی دارد. اگر پایه‌های زندگی خود را بر اصولی استوار کنی، که ریشه در حقیقت داشته باشد، رو بنیای آن نیز دارای حقیقت خواهد بود و گرفتاردهای فتنه باطل نمی‌تواند آن را بر کند و با تحت تأثیر تشدید خود قرار دهد. لذا در فتنه‌ها و بلا یا با استقامت خواهید بود و از مسیر درست باالنگی دور نمی‌افتید، اما سؤال اساسی این است که زندگی خود را بر چه پایه و اساسی بنا کنیم؟ در میان این همه اصولی که می‌تواند مبنای زندگی باشد، کدام یک از آنها مهم‌تر و اساسی‌تر است؟ فقدان کدام یک از اصول مهم می‌تواند زندگی انسان را دچار مشکل و بحران کند و از رسیدن به اهداف انسانی و تعالی و تقرب باز دارد؟ نویسنده در این باره به سراغ آموزه‌های یکی از پیشوایان و اسوه‌های نیک بشریت یعنی امام‌صادق(ع) رفته تا پاسخ آن حضرت(ع) را در دست آورد.

بنیاد زندگی بر پایه شناخت حقایق

از نظر آموزه‌های قرآنی، علم و دانش نقش بسیار بزرگی در زندگی انسان دارد، زیرا فقدان علم و معرفت به معنای خروج آدمی از مقام انسانیت است، توحید نیز دست‌یابی انسان به مقام خلافت الهی افزون بر روح الهی ودیعت نهاده شده در آدمی (حجر، آیه ۲۹، ص آیه ۷۸) همان علم و دانشی است که خداوند به انسان تعلیم داده و در آیه ۳۱ سوره بقره به عنوان تعلیم الانساء از آن یاد کرده است. هنگامی که فرشتگان در آزمونی که با عرضه حقایق غیب آسمان و زمین همراه بود، شکست خورده و مردود شدند، در نهایت با اعلان این که تنها به میزان ظرفیتی که دارند می‌توانند از علم الهی برخوردار شوند و آنچه در آزمون الهی از طریق عرضه اسماء الهی و انباة حضرت آدم(ع) دیدند، بیانگر علم و دانشی است که فراتر از اندازه ظرفیت ایشان است و آنان توان تحمل و برداشتن آن را ندارند، سر به سجده اطاعت نهاده و خلافت انسان را پذیرفتند. (بقره، آیات ۳۱ تا ۳۴، حجر، آیه ۳۰)

این در حالی است که انسان به سبب ظرفیت بی‌پایانی که از ترکیب گل سه تمام معنا منفعل و روحی الهی به دست آورده نه تنها می‌تواند حامل بار سنگین امامت الهی (احزاب، آیه ۷۲) یعنی مظهریت در خلافت الهی با بهره‌مندی از علم الانساء باشد، بلکه می‌تواند تا بی‌نهایت سیر وجودی و حرکت جوهری خود را ادامه دهد و تا مرتبه قاب قوسین او اندسی (نجم، آیه ۹) بلکه برتر از آن برود که دیگر جز عبودیت و الوهیت الهی تفاوتی نباشد. (نجم، آیه ۸)

به هر حال، ارزش آدمی به علم و دانشی است که در اختیار اوست، اگر این دانش، قابلیت یابد و انسان بتواند همه حقایق هستی را در ذات خود داشته باشد، آن گاه تسلط او کامل خواهد بود و می‌تواند به سادگی در همه کائنات تصرف کند و تاثیرات خود را به عنوان خلیفه در مظاهر ربوبی (آل عمران، آیه ۷۹ و آیات دیگر) به نمایش گذارد. پس برای چنین آسایی که مثاله شده وفعال و قول او همان فعل و قول الهی است (نجم، آیه ۴، انفال، آیه ۱۷) تصرفاتی چون انتقال اشیاء مانند تخت عظیم بلقیس، ملکه سبا از یمن به فلسطین در کمتر از چشم بر هم زدن^ی و یا که کمتر از پلک فرو آوردنی، بسیار امر طبیعی خواهد بود؛ (نمل، آیه ۲۰) چرا که به اذن الهی می‌تواند مرده زنده کند و یا از خاک، برنده و یا هر موجود زنده دیگر را ایجاد کند. انسان‌ها به جایی خواهند رسید که خاک در دست آنان نه تنها کیمیا و زر ناب شود، بلکه به سادگی از خاک موجودی بیافرند و بدان به اذن الهی جان دهند، چنان که پیامبرانی مثاله چون حضرت عیسی(ع) این گونه کرد: (آل عمران، آیه ۴۹؛ مائده، آیه ۱۱۰)

خداوند در آیه ۴۰ سوره نمل بصراحت بیان می‌کند که این توان حضرت اصف بن برخیا(ع) وزیر حضرت سلیمان نبی(ع) در انتقال تخت حکومتی، به سبب دانستی است که در اختیار او بوده است. خداوند کسی فرماید: قال الذی عنده علم من الکتاب انا اتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک؛ کسی که از نزد او علمی از علوم کتاب بود، گفت: من آن تخت را برای تو پیش از آنکه در آن جا بنشین بر گردم. این بدان معناست که کمی از حقیقت دانش شهودی چنین توانی را به آدمی می‌دهد، حال اگر انسان بتواند مانند چهارده معصوم به همه علم‌الکتاب دست یابد تا چه اندازه می‌تواند در هستی و کائنات به عنوان خلیفه الهی و مظهر اسماء خداوندی تصرف کند؟ خداوند راه به دست آوردن علم‌الاسماء موجود در کتاب علیین را تقوای الهی دانسته است؛ زیرا تنها از این طریق است که خداوند خود به تعلیم آدمی می‌پردازد.(بقره، آیه ۲۸۲) در این صورت انسان می‌تواند پرده‌ها را کنار بزند و در مقام مظهریت حق، بر جهان حکومت و فرمان‌رایی یابد. از همه آنچه گفته شد این معنا رومی می‌شود که انسان باید پایه زندگی خود را بر علم و معرفتی قرار دهد که برخاسته از علم‌الاسماء الهی است که از طریق تقوا به دست می‌آید. چنین دانستی خصوصییتی که دارد که مطابق حقیقت هستی است و هیچ شک و تردیدی در آن راه نمی‌یابد؛ چنانکه در هر علم شهودی چون علم انسان به خودش، شک و تردیدی راه نمی‌یابد.

اگر انسان بتواند زندگی خود را بر چنین علم و معرفتی بنیاد گذارد، بسیار موفقیت‌آمیز است و انسان رسنگاری و خوشبختی را در همین دنیا به دست خواهد آورد و ترس و اندوه از او رخت برسته و به آرامش اطمینانی و آسایش روحی و روانی می‌رسد و شویبختی و احساس آن را به شکل واقعی نه توهمی و خیالی خواهد داشت.

چهار اصل بنیادی در زندگی

از نظر امام صادق(ع) انسان نمی‌تواند زندگی خویش را جز بر پایه دانش و علم و معرفت قرار دهد، حال این علم حضوری باشد یا حصولی. از این رو وقتی از امام‌صادق(ع) پرسیدند: زندگی خود را بر چه بنا کردی؟ ایشان در پاسخ فرمودند: بر چهار اصل:

۱. دانستم روزی مرا دیگری نمی‌خورد، پس آرام شدم؛
۲. دانستم که خدا مرا می‌بیند، پس حیا کردم؛
۳. دانستم که کار مرا دیگری انجام نمی‌دهد، پس تلاش کردم؛

فرصتهای رحمت الهی همانند باران زبای می‌باشند که همواره درحال عبورند. انسان باید فرصت‌ها را غنیمت شمارد و از آن‌ها بهره‌گیری. بی‌گمان هیچ چیز دوباره تکرار نخواهد شد و هر فرصتی که به انسانی داده شده هرگز بار نمی‌گردد؛ چرا که گذر عمر نمی‌گذارد تا انسان بطور تکراری تجربه کند و خداوند را نیز هرگز تکراری در تجلی نیست و در هستی هر درونی با خداوند دارند، دارای چهار نشانه می‌باشند، دو نشانه آن درونی و دو نشانهٔ دیگری بیرونی است. دو نشانهٔ درونی عبارتند از:

آدمی می‌بایست با راهنمایی قرآن و پیامبران، ظرفیت وجودی خود را چنانکه هست شناساند و آن را به کار گیرد. خداوند در آیاتی از جمله آیه ۳۱ سوره بقره از ظرفیت بی‌نهایت انسان سخن گفته است که می‌تواند همه صفات و اسمای الهی را در خود جا دهد.
ما انسان‌ها با سع و وجودی که داریم می‌بایست از بن‌بست زمان و مکان بیرون آییم و خود را در جهانی بی‌زمان و مکان دربرایم، روح انسانی و فکر او چنین توانایی را داراست و به خوبی خود را نشان می‌دهد. پس نباید به دلیل از دست دادن فرصتی، نومید شویم هرچند که باید خود را سرزنش و توبیخ کنیم، چرا که درهای رحمت الهی به سوی انسان باز است و او خلیفه الهی است و می‌تواند خود را به چنان جایگاهی برساند که ره صدساله را یک شبه برود.

فرصت‌ها برای هیچ‌کسی تکرار نخواهد شده؛ از این‌رو وقتی انسان به جهانی دیگر می‌رود و حقیقت بزرگ برای او کشف می‌شود و پرده‌ها کنار می‌رود، آرزوی بازگشت دارد، ولی از خداوند جواب «کلا» به او می‌رسد که هرگز بازمی‌گشتی در آن قرار نگیری.

فرصتهای طلایی عمر

انسان تا در دنیااست باید از این فرصتهای فوق طلایی عمر استفاده هر دم که فرصت انسانی فرصتی فراتر از طلا و تکرار نشدنی است هرچند که به نظر می‌رسد هر روزی مانند روز دیگری است و خورشید با مک‌تکرار شده‌اند، اما هیچ تکراری نه برای دنیااست و نه برای انسانی که در آن درحال مسفر

خداوند وقتی انسان را آفرید، عقل و حیا و دین را نزد او فرستاد تا یکی را انتخاب کند. حضرت آدم(ع) عقل را برگزید و وقتی جبرئیل به دین و حیا گفت که بازگردند، آن دو گفتند که ما همواره و ملازم عقل هستیم. این بدان معناست که انسانیت انسان در عقل اوست و اگر انسان، عقل و خردمند است می‌بایست نشانه‌های آن را در دین‌داری و اخلاق به ویژه جوارزی او ببجویم. (اصول کافی، ج ۱، کتاب عقل و جهل) انسان اگر به این شناخت برسد که خداوند عظیم چگونه همواره او را می‌نگرد و در محضر و پیشگاه الهی است، نمی‌تواند به حکم عقل، رفتاری انجام دهد که مایه شرمساری عقل و انسانیت شود. انسان خردمند به طور طبیعی نسبت به بی‌حیایی تشرف دارد و از همین رو حضرت آدم(ع) و حوا(ص) پس از اشتباه و ترک اولی و لغت و عریان شدن، به حکم عقل و حیا به سرعت در جست‌وجوی پوششی برای پوشاندن خود برآمدند. انسان اگر حیا ورزد، بزرگ‌ترین گام‌های اخلاقی را در زندگی برداشته است؛ زیرا ریشه همه بداخلاقی‌ها و بی‌تقوایی‌ها در بی‌حیایی آدمی نهفته است. انسان غیرعاقل و دیوانه به سبب فقدان عقل، بی‌حیایی در او طبیعی است. اما هر عاقلی

چهار اصل مبنایی در زندگی

■ فاطمه السادات حسینی



*** دل‌هایی که به ایمان روشن است و باور دارند که خداوند روزی‌رسان است هرگز گرفتار تلاطم و نگرانی نخواهند شد پس اگر کسی مدعی ایمان و چنین شناختی نسبت به خداوند باشد و در همان حال دچار اضطراب و نگرانی باشد می‌بایست در شناخت و ایمان او شک و تردید روا داشت.**

*** اصولا دین‌داری و اخلاق، نشانه انسانیت است؛ زیرا خداوند وقتی انسان را آفرید، عقل و حیا و دین را فرستاد تا یکی را انتخاب کند. حضرت آدم(ع) عقل را برگزید و وقتی جبرئیل به دین و حیا گفت که بازگردند، آن دو گفتند ما همواره ملازم عقل هستیم. این بدان معناست که انسانیت انسان در عقل اوست و اگر انسان، عقل و خردمند است باید نشانه‌های آن را در دین‌داری و اخلاق به ویژه جوارزی او ببجویم.**

آیات ۳۱ و ۳۲ سوره یونس و ۷۳ سوره نحل و ۶۴ سوره نمل و ۳ سوره فاطر و مانند آن اشاره کرد. شناخت و ایمان نسبت به الوهیت آماده، آیه ۸۸، خالقیت روم، آیه ۴۰، علم الهی (هود، آیه ۶)، لطف الهی (شوری، آیه ۲۶ و ۲۷) و مانند آن، موجب می‌شود تا انسان هیچ شک و تردیدی در رسیدن رزق و روزی نداشته باشد. اگر انسان به چنین شناخت و ایمانی رسید، باید آن را در زندگی خود به نمایش بگذارد و هرگز نگران رزق و روزی نباشد که خداوند قسمت کرده است.

اگر بپذیریم که قسمت‌ها هر کسی از روزی به دیگری نمی‌رسد، این اندازه حرص و طمع و نگرانی و ترس و ناخواهیم داشت و به یک آرامشی می‌رسیم که در جایی دیگری نمی‌توان آن را یافت. دل‌هایی که به ایمان روشن است و باور دارند که خداوند روزی‌رسان است هرگز گرفتار تلاطم و نگرانی نخواهد شد پس اگر کسی مدعی ایمان و چنین شناختی نسبت به خداوند باشد و در همان حال دچار اضطراب و نگرانی باشد می‌بایست در شناخت و ایمان او شک و تردید روا نشاند. اصولا کسی که

مدعی ایمان به چنین چیزی است که دیگر آدمی می‌گیرد و چنین آرامش و اطمینانی، بخش اصلی سعادت است که انسان طالب آن است. پس اگر خواهان سعادت واقعی هستید و می‌خواهید به مولفه‌های اصلی آن چون آرامش و آسایش دست یابید، باید بر خداوند تکیه کرده و باو ایمان آورید که او قسمت‌کننده رزق و روزی هر کسی است. از این رو امام‌صادق(ع) نخستین اصلی را که زندگی خود را بر آن نهاده ایمان به قسمت در روزی دانسته و می‌فرماید: دانستم روزی مرا دیگری نمی‌خورد، پس آرام شدم.

۲. حیا در حضور الهی: دومین اصلی که امام‌صادق(ع) زندگی خود را بر پایه آن استوار کرده، علم به حضور الهی و دیدن خدا و تأکید بر جنبه اخلاق در زندگی است. از نظر امام‌صادق(ع) جایگاه اخلاق در زندگی بس مهم است. اینکه انسان در زندگی موجودی اخلاقی باشد، بهترین نعمت است. کسی که فاقد اخلاق به ویژه حیا باشد، چیزی از زندگی ندارد و حیوانی بیش نیست؛ زیرا از نظر امامان(ع) و فرهنگ قرآنی و اسلامی، ایشان، اصولا دین‌دار و اخلاق، نشانه انسانیت است؛ زیرا

فرصتهای تکرار نشدنی

■ مجید روشن

است.انسان‌ها مانند کودکی هستند که قطعات جورچین زندگی خودشان را در کنار هم قرار می‌دهند و آیندهٔ ابدی خود را می‌سازند. پس باید خیلی با دقت هر قطعه زمانی و مکانی را در جای خود قرار دهیم و در نهایت تصویری زیبا و کامل از بهشت سعادت ابدی داشته باشیم.

هر سالی که می‌گذرد، همانند یک قطعه کامل از یک جورچین است، ما با این قطعات گوناگونی که در طول سال‌ها در کنار هم قرار داده‌ایم در حقیقت تصویر کاملی از خودمان را ساخته‌ایم. البته تا زمانی که در دنیا هستیم می‌توانیم آن را بازسازی کنیم و با اب توبه تصویر نادرست را بازسازی و قطعه ناچسور را برداریم و قطعه‌های نادرست را با قطعات درست جایگزین کنیم. اما وقتی اجل آمد دیگر اجازه نداریم هیچ قطعه‌ای را تغییر دهیم یا بدسازیم یا اصلاح نمائیم. عارفان هر صبح را عید می‌گیرند؛ چرا که به حکم آیه ۴۲ سوره زمر می‌دانند که خواب، مرگ و توفی است. کسی به هر بار که زنده می‌شوند خود را همانند کسی می‌دانند که اجازه بازگشت به دنیا یا بافته است و می‌تواند شکست‌ها و ناکامی‌های خود را اصلاح کند و آن را به موفقیت تبدیل نماید. از همین‌رو شبانه به محاسبهٔ نفس می‌پردازند و روز دیگر به اصلاح اموری که فاسد شده یا افساد بدان راه یافته می‌پردازند. شکست‌ها و ناکامی‌ها برای آنان بسیار با اهمیت است؛ لذا هر بار که تا فکر در آنها عبوب خود را می‌یابند، و با تغییر هدف و روش می‌کوشند تا آن را برطرف و اصلاح کنند.

لزوم عبرت‌گیری از زندگی دیگران

خداوند بارها در آیات قرآنی انسان را به تفکر در زندگی خود و دیگران دعوت می‌کند. انسان عاقل آن است که از زندگی دیگران درس بگیرد و بدبخت کسی است که بخواهد همان راه غلط و نادرست دیگران را برود و

صحه ۶
یک شنبه اول اردیبهشت ۱۳۹۲
۱۰ جمادی الثانی ۱۴۳۴ – شماره ۲۰۴۷۲

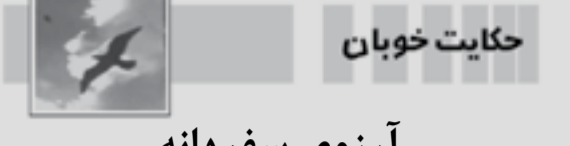


چراغ راه

جایگاه علم و عالم

قال‌النبی(ص):‌العلم‌ودبع‌الله‌فی‌ارضه‌،‌والعلماء‌امثاله‌علیه‌،‌فمن‌عمل‌بعلمه‌،‌ادی‌اماته‌،‌و‌من‌لم‌يعمل‌بعلمه‌،‌کتب‌فی‌دیوان‌الغائبین‌.
پیامبر گرامی(ص) فرمودند: علم امانت خدا در روی زمین است و علما انمای خدا بر علم‌اند، پس هر کس که به علمش عمل کند، امانت الهی را ادا کرده است، هر که علم خویش را بکار نگیرد (ناشم) در دیوان خائنان ثبت می‌گردد.^(۱)

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۶



حکایت خوبان

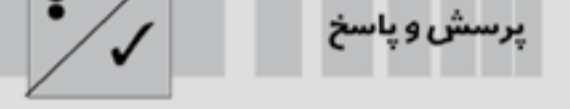
آرزوی سفیهانه

علی(ع) در جواب مردی که تقاضای موعظه کرد فرمود: «لا تکن ممن یرجو‌الآخره‌ بغیر‌ عمل» از آن کسانی نباش که به زعم خودشان امید رسیدن به سعادت ابدی آخرت را دارند بدون اینکه عمل سعادت آفرین از خود نشان بدهند.^(۱)

به این نوع نگرش و به این راه و روش، امید و رجاء گفته نمی‌شود، بلکه آرزویی سفیهانه است. درست همانند آن کشاورزی که نه زمین را شخم زده و نه بذری افشاند، ولی به قول خودش می‌گوید امیدوارم خدا از این زمین، گندم فراوانی به من بدهد، البته درست است که خداوند می‌تواند تمام ریگ‌های بیابان را دفعتا به دانه‌های گندم تبدیل کند ولی سنت الهی بر این نیست، این عالم به تقدیر الهی دارای نظم و نظامی است و اسباب و وسایل باید در کار باشد تا هر کسی به نتیجه مطلوب خود نایل شود. امام‌صادق(ع) فرمود: «بإی‌الله‌ ان‌ یجری‌ الامور‌ الا‌بالسب‌ا»خداوند ابا دارد از اینکه کارها را جز به وسیله علل و اسباب به هر جریان ببندارد.^(۲)

۱- نهج‌البلاغه، حکمت ۱۴۲

۲- بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۰



پرشش و پاسخ

آثار اعراض از یاد خدا

پرشش:

در حیات فردی و اجتماعی اگر انسان از یاد خدا اعراض کند چه آثار و تبعاتی را به دنبال خواهد داشت؟

پاسخ:

اعراض و روی‌گردانی از یاد خدا آثار ویرانگر و مخربی در حیات فردی و اجتماعی انسان دارد که اهم آنها به قرار زیر است:

روی آوردن به دنیا

کسی که از یاد و ذکر خدا روی‌گردان باشد، به طور طبیعی به دنیا روی می‌آورد و همه مطلوب او دنیا خواهد شد. دنیا نیز هر چقدر زیاد باشد، باز برای انسان بی‌نهایت‌طلب را ارضا نمی‌کند. از این رو در اندازه بیشتر دنیا را کسب کند، بیشتر احساس کمبود می‌کند و حرص و ولع او برای کسب بیشتر این متاع افزوده‌تر می‌گردد، بنابراین برای رسیدن به اهداف دنیوی خود دست به هر کاری می‌زند و هر اقدام زشت و ناصوابی را انجام می‌دهد. به این جهت فرموده‌اند: «حب‌الدنیا‌ راس‌ کل‌ خطیئه» از طرفی چنین انسانی نگران بدست آوردن و حفظ دنیا می‌باشد، بدین لحاظ زندگی وی در تنگنا و روشن در فشار قرار می‌گیرد، و احساس تنگی و عدم آرامش در معیشت و زیستن او جلوه‌ بارزی دارد. به فرموده قرآن: «و من اعراض عن ذکرنا کان له جایگاه‌ ما‌ یسأل‌». هر کس از یاد خدا رویگردان شود، زندگی (سخت و تنگی خواهد داشت. (طه-۱۲۴) همچنین در حدیث قدسی آمده است: «لنی لا اجمع‌ حب‌ک‌ و حب‌ الدنیا‌ فی قلب‌ واحد‌ ابداً». همانا من حب خودم و حب دنیا را در یک قلب واحد جمع نمی‌کنم. بدین معنی که ظرف دل انسان با جایگاه‌ خادست‌ یا جایگاه‌ حباب‌الدنیا‌ و هرگز این دو با هم در یک دل جمع نمی‌شود.

کودلگی

اعراض از یاد خدا و بی‌اعتنایی به حکم او موجب کوری چشم دل می‌شود و راه سلوک به سوی حق را سد می‌کند. بنابراین اثر دیگر اعراض از یاد خدا، کوری دل و باطبع محروم شدن از معرفت نفس و به دنبال آن حرمان از معرفت رب است: «و تشرحه یوم‌القیمه‌ اعمی» (طه- ۱۲۴) اثر این کوری، و عمق ایسن فاجعه در قیامت ظهور می‌کند، لذا این فرد کور در قیامت به خدا اعتراض کرده و می‌گوید: من در دنیا چشم داشتیم چرا کور محشوم کردی؟ قال رب لم حشر تنی اعمی و قد كنت بصیرا» (همان‌)چونایی که به او داده می‌شود حکایت از آن دارد که وی در دنیا هم کور بوده و خود از این امر غفلت داشته است، زیرا کوری و بیبنایی اصلی همان کوری و بیبنایی دل است، نه چشم ظاهر. به این جهت خدای سبحان به او می‌گوید: ما آیات خویش را از راه درون به وسیله عقل و فطرت و از راه بیرون، توسط پیامبران و اوصیای آنان به تو ارائه کردیم و تو آنها را به دست فراموشی سپردی، در نتیجه خود نیز فراموش شدی و امروز ان فراموشی برای تو آشکار شده است. «قال کذکلت اتک ایتانا فنیستھتا وکذکلت ایوم تنسی» یعنی تو در دنیا به آیات ما بی‌توجه بودی و عمدا تعامی می‌کردی (خود را به کوری می‌زدی) و این نابینایی عمدی نسبت به معارف دینی، به صورت تعامی عمدی لطف خدا نسبت به تو در قیامت درآمد.

«والینظر‌ الیهم‌ یوم‌القیمه‌» کسی که مورد عنایت خداوند قرار نگیرد نعمت بینایی را نخواهد یافت. (آل عمران-۷۷). بنابراین روشن است که برای جوشش معرفت توحیدی از درون و شهود ظهور و کمال مطلق، باید دل را از زنگار گناه صیقل داد و آن را پاکیزه نگه داشت و با مراقبت دائم بر یاد خدا، اغیار را از طواف اطراف خانه دل بازداشت و پیوسته مواظب خود حقیقی خویش بود نه خودی که نفس اماره و موسله در آن حاکم باشد، بلکه باید به خودی اخصاص روزید که نقش سلیمه و مطمئنه در آن حاکم است. «یا ایها‌الذین‌ امنوا‌ علیکم‌ انفسکم» یعنی الزموا انفسکم همواره مراقب جان و قلب خود باشید. (مائده-۱۰) از میزان قسط و عدل تعدی نکند به طوری که نه در اصل میزان طغیان راه یابد «لا تلظفوا فی‌الانهار» (الرحمن-۸) و نه در وزن کاهش پیدا آید و نه در میزان خلل رخته کند. و لا تیخسوا الناس اشیاءهم» (اعراف-۸۵)

*** انسان تا در دنیااست باید از این فرصتهای فوق طلایی عمر استفاده کند. هر دم عمر انسانی فرصتی فراتر از طلا و تکرار نشدنی است هرچند که به نظر می‌رسد هر روزی مانند روز دیگری است و خورشید و ماه تکرار شده‌اند، اما هیچ تکراری نه برای دنیااست و نه برای انسانی که در آن درحال سفر است.**

همان ناکامی‌ها و شکست‌هایی برسد که دیگری رسیده است. یعنی خواهد آرزوه را بیزیماید. بدبختی‌تر از این افراد، کسی است که از این ناکامی‌ها درس نگگیرد و بدبخت‌تر، کسی است که خود درس عبرت دیگران باشد؛ چنانکه اقوامی که خاندین، به عنایتشان دچار ساختن، درس عبرت دیگران شدند و خداوند می‌فرماید بر این گذرگاه‌های مرگ ایشان صبح و شام برود و از زندگی‌شان عبرت بگیرد. اعتبار آن است که انسان با دیده عبرت بنگرد و نتواند همان آرزومه را بیازماید.
کسی که از ناکامی‌ها شکست‌های دیگران درس نمی‌آموزد باید آماده باشد که خود نیز گرفتار ناکامی شود و اگر نخواهد از شکست و ناکامی‌های خود درس بگیرد می‌بایست آن را بارها و بارها تجربه کند درحالی که عاقل از یک سوراخ دوبار، گزیده نمی‌شود. شکست‌ها نباید آفسردگی انسان شود؛ چرا که فرصت عمر بیگانه‌ای است که می‌توان گذشته را با آینده‌ای خوب اصلاح کرد و از مسیر نادرست بازگشت و به راه راست درآمد. شرح صبری که انسان با تحمل مصائب و مشکلات کسب می‌کند در هیچ‌جای دیگر امکان تجربه آن نیست. از این‌رو خداوند سنت امتحان و ابتلا به محبت‌ها را برای انسان گذاشته است تا همچون سنگ زرین آسیاب، در کشاکش دهر، آبدیده شود.

۱- مقامات معنوی، محسن بینا، ج ۱، ص ۱۱۵.